

پژوهشی در اثبات حیات امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الیه در پرتو آیات شاهدان اعمال

مجتبی کلباسی^۱

علی مویدی^۲

چکیده

از جمله آیات قرآن که بر ضرورت حجّت زنده در هر زمان دلالت دارند، آیات مربوط به شاهدان و گواهان اعمال هستند. پژوهش حاضر به دنبال پاسخ به این مسئله است که حیات امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الیه با توجه به آیات شهادت، چگونه قابل اثبات است. بر اساس یافته‌های پژوهش، خدای سبحان، در همه زمان‌ها و در همه امت‌ها، فرد ویژه‌ای را از میان امت بر اعمال آنان شاهد قرار می‌دهد تا در روز قیامت، در دادگاه الهی، در مورد عملکرد امت شهادت دهد. این سنت الهی در امت خاتم نیز جریان دارد، لذا وجود شاهد در هر عصر و زمانی، از جمله زمان حاضر ضرورت دارد. چنین فردی باید از مقام عصمت و مشاهده ملکوت اعمال، برخوردار باشد. این مقاله به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده و در تجزیه و تحلیل آیات قرآن کریم از روش تفسیر قرآن به قرآن، بهره گرفته است.

واژگان کلیدی: شهید، شاهد اعمال، حجّت حی، امت، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الیه.

مقدمه

یکی از اصول اساسی مکتب اهل بیت علیهم السلام و امتیاز آن بر سایر مذاهب، ضرورت حضور حجّت زنده در هر زمان است. این اصل از مبانی تفکر شیعی اثنا عشری و از مبانی مهمّ امامت و مهدویت است. از این رو، اثبات آن با استناد به قرآن مجید، از اهمیّت فوق العاده‌ای برخوردار است. آیات متعدّدی در قرآن کریم، بر این اصل مهمّ دلالت دارند. از جمله آن‌ها آیات شهادت و گواهان اعمال است که گرچه به این آیات در روایات اهل بیت علیهم السلام پرداخته شده است؛ در نوشتار دانشمندان، از جمله در آثار کلامی و تفسیری، چنان که شایسته است، زوایای مختلف این آیات و چارچوب قرآنی و منطقی آن‌ها، به منظور اثبات این مبانی اساسی امامت و مهدویت، مورد تحلیل و بررسی لازم و کافی قرار نگرفته است. در مقالات نیز در این باره چیزی یافت نشد.

مفهوم شناسی

شهادت

«شُهُودٌ» و «شَهَادَةٌ» به معنای حضور همراه با مشاهده است؛ خواه با چشم و بصر باشد یا با بصیرت (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ج ۱، ص ۴۶۵).

واژه «شهد» در اصل بر حضور، علم و اعلام و اخبار، دلالت دارد و این اصول در همه مشتقات واژه، دیده می‌شود. شهادت نیز این چنین است. در مفهوم این ریشه باید اصول حضور، علم و اعلام جمع باشند. گفته می‌شود: «شهد، یشهد، شهادة» (ابن فارس، ۱۴۰۴: ص ۲۲۱).

شهادت اخصّ از علم است؛ چون علمی است نسبت به وجود اشیا که منشأ آن، خود شیء باشد، نه اشیای دیگر؛ یعنی علمی که شخص از طریق مشاهده به آن پی ببرد، نه از طریق دیگران و شاهد نقیض غایب است. لذا آنچه با حواس، درک و به طور ضروری و بدیهی دانسته می‌شود؛ «مشهود»، عنوان می‌گیرد. خدای سبحان، «شاهد کلّ نجوی» نامیده شده است؛ زیرا از طریق ذات خودش، نسبت به جمیع موجودات، «علم» دارد. پس شهادت، علمی است که فقط شامل اشیای موجود است؛ ولی علم، همه اشیای موجود و معدوم را شامل می‌شود.



شهادت در حقوق، جز از طریق علم حسی به آن، صحیح نیست و این، بدان سبب است که اصل در شهادت، رؤیت است. برخی گفته‌اند: شهادت در اصل، ادراک شیء، به وسیله دیدن و شنیدن است (عسکری، ۱۴۰۰: ص ۸۸).

بنابراین، از نظر واژه شناسی، کاربرد واژگان «شهید» و «شاهد» در مواردی صحیح است که شخص گواه، مشهود را با حواس خودش رؤیت کرده و علمش به مشهود، از اخبار یا وسایط دیگری حاصل نشده باشد. در آن صورت است که می‌تواند به نفع یا به ضرر او شهادت بدهد. هم چنین واژه «شهید» بر تداوم و استمرار رؤیت مشهود، دلالت دارد؛ اما لفظ «شاهد» گویای بر مجزّد حدوث و قیام شهود و تحقّق شهادت است.

البته در مواردی ممکن است «شاهد» معنای وصفی داشته باشد؛ چنان که در ادعیه مأثوره، «شاهد» از زمره اسما و صفات ذات اقدس اله مطرح شده است (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۹۱، ص ۳۸۸؛ ابن طاووس، ۱۴۰۹: ص ۲۷؛ کفعمی، ۱۴۱۸: ص ۳۶۲ و همان، ۱۴۰۵: ص ۲۵).

شهید معرکه

«شهید» در شریعت اسلام، به کشته در راه خدا نیز گفته می‌شود. در مورد تسمیه آن، وجوهی بیان کرده‌اند: ۱. چون ملائکه رحمت، شاهد او هستند؛ یعنی برای غسل او حاضر می‌شوند؛

۲. برای انتقال روحش به جنّت، حاضر می‌شوند؛

۳. خداوند و فرشتگانش در بهشت، مشهود او هستند؛

۴. او بر «شاهده» یعنی زمین، سقوط می‌کند؛

۵. او زنده‌ای است که نمی‌میرد؛ گویا نزد ربّش، شاهد و حاضر است (زبیدی، ۱۴۱۴: ج ۵، ص ۴۶). برخی از مفسران معاصر معتقدند که واژه «شهید» و جمع آن، «شهدا» در قرآن کریم، به معنای گواهان بر اعمال است، و در هیچ جای قرآن، واژه شهید به معنای کشته در معرکه جنگ نیامده است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۴، ص ۲۹).

امت

«امت»، از جمله واژه‌های مطرح در آیه ۸۹ سوره نحل است: ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ﴾؛ و [به یادآر] روزی که در هر امتی گواهی بر آن‌ها



از [میان] خودشان برمی‌انگیزیم و تو را بر این امت [یا بر گواهان اعصار] گواه می‌آوریم»
از آن جا که این کلمه نقش مهمی در مباحث پیش‌رو ایفا می‌کند؛ اشاره به حدود مفهومی آن
لازم است:

راغب اصفهانی می‌نویسد: «اُمّت»، جماعتی است که يك چیز، مثل دین واحد، یا زمان واحد، و
یا مکان واحد، آن‌ها را جمع کند (مفردات راغب، ۱۴۱۲: ص ۸۶). اُمّت، واژه‌ای با بُرد معنایی
بسیار وسیع است که جامع مفاهیمی چون قوم، قبیله، عشیره، گروه‌های نژادی، ملت یا جامعه
مذهبی یک پیامبر می‌باشد. در قرآن کریم، اُمّت به معنای مردم (بقره: ۲۱۳)؛ و یا عده‌ای از
انسان‌ها، که با یکدیگر پیوند دینی دارند، آمده است (آل عمران: ۱۱۰). «اُمم» نیز به معنای اقوام
پیشین و ملت‌هایی که خداوند برای آنان پیامبری گسیل داشته، به کار رفته است. به هر حال،
اُمّت افزون بر مفهوم دینی، می‌تواند به مفهوم همبستگی زبانی، فرهنگی، طبیعی یا نژادی،
باشد (انصاری، ۱۳۸۰: ج ۱۰، ص ۱۹). البته «اُمم» در قرآن مجید درباره جمع حیوانات و پرندگان
نیز به کار رفته است (انعام: ۳۸).

دلالت آیه

ضرورت و عمومیت وجود شاهد اعمال در همه امت‌ها

قرآن مجید در آیات متعدّد، تصریح می‌کند که در هر اُمّتی، شخصی به عنوان شاهد بر اعمال
امت حضور دارد که روز قیامت برای ادای شهادت در دادگاه الهی، به نفع یا ضرر امت متبوع
احضار می‌شود:

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ﴾ (نساء: ۴۱)؛ ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ
شَهِيدًا﴾ (نحل: ۸۹) و ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا﴾ (قصص: ۷۵).

منطوق این آیات، در مورد ادعای شهادت در قیامت است؛ ولی بدون تحمّل شهادت در دنیا،
اطلاق لفظ شهید به آن‌ها ناصواب خواهد بود و چنان‌که در واژه‌شناسی این لغت بیان شد، شاهد
یا شهید به فردی اطلاق می‌شود که مورد شهادت را با حواسش، مشاهده کرده باشد. لذا اگر در
دنیا، مشهود را رؤیت نکرده باشد، چگونه می‌خواهد در قیامت شهادت بدهد؟ همچنین «كُلُّ



أُمَّةٌ» که قضیه‌ای موجب کلیه است، بر این نکته دلالت دارد که هیچ امتی از این قاعده مستثنا نیست.

مفرد و جمع ذکر شدن واژه «شهید»

در آیات شهادت، سخن از وجود «یک شهید» در هر امت است. لذا در همه این موارد، واژه «شهید»، به شکل مفرد، به کار رفته است. البته در برخی آیات، از لفظ جمع، استفاده شده که از حیث مجموع گواهان امت‌ها یا گواهان امت خاتم، به آن نگریسته شده است، نه این‌که در هر زمان و در هر امت، تعدّد شهید، لحاظ شده باشد. لذا در چنین مواردی، عبارت «فِي كُلِّ أُمَّةٍ»، یا «مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ»، استعمال نشده، بلکه به صورت کلی مطرح شده است؛ مانند «وَوَضِعَ الْكِتَابَ وَجِيءً بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (زمر: ۶۹).

در مورد امت رسول خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز سخن از تعدّد شاهدان به میان آمده است؛ مانند: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره: ۱۴۳).

مراد از شهید بودن امت در جمله «أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ» این است که شاهدان ویژه‌ای در بین این امت حضور دارند؛ نه این‌که همه امت از زمره شاهدان باشند؛ چنان‌که قضیه برتری بنی اسرائیل بر عالمیان در آیه «وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» (جاثیه: ۱۶)؛ بدان معنا است افرادی که بر همه عالمیان برتری داشتند، در آن امت بودند؛ نه این‌که یک‌یک بنی اسرائیل بر عالمیان برتری داشتند، بلکه وصف بعض را به کل نسبت داده است؛ چون این بعض در آن کل هستند و از آن جمعیت محسوب می‌شوند.

شاهد بودن امت اسلام به همین معناست؛ یعنی در این امت کسانی هستند که بر مردم شاهد باشند و رسول، بر آنان شاهد باشد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱، ص ۳۲۱). وسط بودن امت، به این معنا است که شاهدان امت خاتم، میان رسول و مردم واسطه‌اند.

در آیاتی که شهید به صورت جمع به کار رفته، همه شاهدان امت خاتم، به صورت مجموعه مورد نظر است؛ چون از زمان بعثت رسول خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا قیامت، همه مسلمانان و حتی همه



انسان‌ها، امت ایشان محسوب می‌شوند؛ ولی همین امت واحده، به دوازده امت در طول زمان - به تعداد شاهدان اعمال - تقسیم می‌شود. لذا آیات قرآن در این معنا ظهوری ندارند که مراد از «شهادت»، پیغمبر مبعوث در هر امت باشد، و کلمه «امت» به معنای جماعتی از مردم باشد که پیامبر به سوی آن‌ها فرستاده شده باشد؛ چه رسد به این‌که بگوییم به آن تصریح دارد. البته چنین جماعتی که پیغمبری دارند، یکی از مصادیق امت است (همان، ج ۱۶، ص ۷۲).

بنابراین، «امت» در آیات شهادت، به معنای جماعتی است که شاهد واحد، آن‌ها را جمع کرده است. به عبارت دیگر، مراد از امت، تمام افرادی هستند که در زمان حیات شاهد، در زمین زندگی می‌کنند. پس «امت»، در این جا به معنای جماعتی نیست که دین واحد دارند تا گفته شود تمام مسلمانان تا قیامت، یک امت هستند و آن هم امت پیامبر اسلام. لذا شاهد امت نیز ایشان است؛ زیرا با توجه به آیات قرآن، شاهد امت، باید از حیات دنیوی، برخوردار باشد و در میان زمینیان زندگی کند و در امت خاتم، با تعدد شاهدان، مواجه هستیم. رسول خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، شاهد کل امت تا قیامت نیست، بلکه بر مردم معاصر خویش شاهد است، نه شاهد در همه زمان‌ها.

محدوده امت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

یک باور نادرست میان عوام و خواص رایج است که امت رسول خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقط مسلمانان را شامل می‌شود و کفار و سایر مردم جهان، جزو امت ایشان نیستند و یا وقتی قرآن می‌گوید که در هر امتی یک شاهد اعمال، وجود دارد؛ مراد از امت، فقط پیروان آن شاهدند. بنابراین پندار، همه انسان‌ها در زمان حاضر، امت امام زمان عَجَلُ اللهُ إِلَيْهِ نمی‌باشند. این سخن، باطل است؛ چون وقتی به کاربرد واژه امت، در آیات قرآن، توجه شود؛ تکذیب‌کنندگان و کفار نیز جزو امت پیامبران، از جمله پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محسوب شده‌اند:

«كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِيَتْلُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ»؛ همان گونه [که پیامبران پیشین را مبعوث کردیم،] تو را به میان امتی فرستادیم که پیش از آن‌ها امت‌های دیگری آمدند و رفتند، تا آنچه را به تو وحی کرده‌ایم، بر آنان بخوانی؛ در حالی که [این امت نیز] به رحمان کفر می‌ورزند» (رعد: ۳۰).



﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ الْأَخْرَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ﴾: پیش از آنان نیز قوم نوح و احزابی که بعد از آن‌ها آمدند [مانند قوم هود و صالح و لوط، پیامبرانشان را] تکذیب کردند، و هر امتی آهنگ رسول خود کردند تا او را بگیرند [او را تبعید یا زندانی کنند یا بکشند]، و به وسیله باطل، مجادله و ستیز کردند تا حق را بدان زایل و باطل سازند. پس آن‌ها را بگیرتم. پس [بنگر که] کیفر من چگونه بود! (غافر: ۵).

لذا قرآن کریم، در موارد فراوان، تصریح می‌کند که رسول خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نه تنها به سوی همه انسان‌ها و همه جهانیان مبعوث است، بلکه جتّیان نیز امت او هستند؛ چنان که قرآن نیز برای همه آنان، نازل شده است: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً﴾ (اعراف: ۱۵۸) و ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيراً﴾ (فرقان: ۱). کلمه «عالمین» جمع عالم است که معنایش خلق است و «عالمون»، به معنای اصناف خلق است و مراد از آن در این‌جا، خصوص «مکلفان» از خلق و «ثقلان» به معنای جن و انس است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۵، ص ۱۷۳). لذا مراد از «امت واحده» در قرآن نیز نوع بشر است، نه فقط مسلمانان. ﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون﴾ (انبیا: ۹۲). خطاب در آیه شریفه، به طوری که سیاق، به آن گواهی می‌دهد؛ خطابی است عمومی که تمامی افراد مکلف بشر را در بر می‌گیرد و مراد از امت، در این‌جا، نوع انسان است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۴، ص ۳۲۲). بنابراین، ربّ واحد، نبیّ واحد را به سوی امتّ واحد ارسال کرده است و ایشان خاتم انبیا و به سوی همه انسان‌ها تا قیامت مبعوث شده است. لذا امتّ ایشان، تمام انسان‌ها را از بعثت تا قیامت شامل است.

پهنه مصداقی واژه امت

چنان که گذشت، واژه «امت» به معنای جماعتی است که وجه اشتراک داشته باشند. در مورد امت رسول خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وجوه اشتراک مختلفی قابل اعتبار است و برحسب این اعتبار دایره شمول آن تغییر می‌یابد.

اگر «وجه اشتراک و اجتماع»، رسالت و یا شاهد اعمال بودن ایشان مورد نظر باشد، همه جهانیان مکلف، امتّ از جنّ و انس، امت او محسوب می‌شوند.



اگر منظور از «اجتماع» جماعت مومن به رسالت ایشان باشد، فقط مسلمانان را شامل می‌شود. اگر منظور از «اشتراک»، جماعت مومن و ملتزم واقعی به رسالت ایشان باشد، فقط شیعیان را شامل می‌شود؛ چنان که مراد از «امت مرحومه»، در روایات، این معنا است؛ چون مهم‌ترین رسالت ایشان، ابلاغ ولایت اهل بیت ع‌ا‌ل‌ی‌ه‌ا‌ل‌ب‌ی‌ت است.

وقتی می‌گوییم حجّت بن الحسن ع‌ا‌ل‌ی‌ه‌ا‌ل‌ب‌ی‌ت شاهد اعمال امت است؛ مراد شهادت بر اعمال همه جهانیان است، نه فقط مسلمانان و یا شیعیان.

لذا قرآن تصریح می‌کند که کفار نیز از امت شاهدان، محسوب می‌شوند: ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ﴾ (نحل: ۸۴). مراد آیه این است که گواهان، علیه کفار امت خود، شهادت می‌دهند که در دنیا چه کارهایی کردند، و اگر اجازه دفاع به آنان نمی‌دهند، بدان دلیل است که زمینه و فرصت برای ادای شهادت شهود فراهم شود، و گواهان، گواهی خود را بدهند. پس شاهدان اعمال، شاهد بر اعمال کفار نیز هستند و آنان نیز جزو امت آنان به شمار می‌آیند.

نزوم حیات دنیوی شاهد و حضور او در بین مردم

بر اساس آیات قرآن، ضروری است که شاهد و گواه اعمال امت، حیات دنیوی داشته باشد و یکی از افراد امت مشهود باشد: ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ (نحل: ۸۹). از این گروه آیات بر می‌آید که در میان هر امتی در دنیا یک شاهد وجود دارد. لذا خدای تعالی در روز قیامت، او را از میان همان امت برمی‌انگیزد تا مشاهدات خود را در مورد آنان، در دادگاه الهی بیان کند. بر این اساس، شهید باید دارای حیات دنیوی باشد و در میان امت زندگی کند. قید «مِنْ أَنْفُسِهِمْ» بر این نکته دلالت دارد که شهید هر امت، شخصی از میان خود امت و یکی از اعضای آن است. پس باید در میان امت حضور جسمانی داشته باشد تا یکی از نفوس آن امت محسوب شود.

بنابراین، فردی که در عالم برزخ است و نسبت به حیات دنیا میّت محسوب می‌شود، نمی‌تواند یکی از نفوس امت به شمار آید. اگر چه پیامبران و معدودی دیگر از افراد در عالم برزخ از حیات برزخی برخوردارند؛ شاهد اعمال امت که در قیامت از میان آنان مبعوث می‌شود،



ضرورت دارد حیات دنیوی داشته باشد؛ یعنی در میان امت مورد شهادت، زندگی کند، تا روز قیامت، حجت الهی بر خصم، تمام باشد و افراد نتوانند در شهادت او هیچ خدشه‌ای وارد سازند.

شاهد قرآنی مدعا

قرآن کریم از زبان حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین می‌گوید: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ﴾ (مائده: ۱۱۷)؛ یعنی مادامی که حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از حیات دنیوی برخوردار بوده است؛ سمت شهادت بر او صدق می‌کرده و با وفات ایشان، شهادت ایشان بر سایرین منتفی است؛ چنان که در مورد رسول خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به این مطلب تصریح شده است: «شهِدُوا عَلَيْهِمْ مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَإِذَا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ» (سیوطی، ۱۴۰۴: ج ۲، ص ۱۶۴). بنابراین، آیه بر این نکته دلالت دارد که شهادت انبیا و به طور کلی شهادت شاهدان، به دوران حیاتشان اختصاص ندارد و پس از حضور آنان، دوران شهادت آن‌ها بر امت نیز به پایان نمی‌رسد.

عدم تنافی شاهد نبودن انبیا و اولیا با اطلاع از اعمال

ممکن است با استناد به آیه ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (توبه: ۱۰۵)؛ بر این مدعا اشکال شود که قرآن مجید، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را آگاه بر اعمال می‌داند و بنابراین، اگرچه در قید حیات نباشد، باز شاهد است. پاسخ این است که این دو قضیه با یکدیگر ملازمه‌ای ندارند. می‌تواند کسی به چیزی عالم باشد؛ ولی شاهد نباشد. شاهد نبودن با علم و آگاهی یافتن انبیا بر اعمال امت پس از رحلت منافات ندارد؛ چنان که در روایات تصریح شده که رسول اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، از طریق عرضه اعمال توسط فرشتگان، به اعمال امت آگاهی دارند، ولی موضوع شهادت بحث دیگری است؛ چرا که شهادت، بر مشاهده بی‌واسطه اعمال توسط شخص شاهد مبتنی است؛ ولی علم از طرق دیگر و با واسطه نیز حاصل می‌شود (چنان که شرح آن گذشت). حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در عین آگاه شدن بر اعمال امت، پس از «توفی» خود را شاهد بر اعمال امت خویش قلمداد نکرده است.



بنابراین، در آیات شهادت، سخن از شاهی است که در میان مردم زندگی و اعمال امت خود را مشاهده می‌کند و قرار است در روز قیامت، در دادگاه الهی، شهادت خود را ارائه کند. در این صورت است که احتجاج الهی بر امت کامل می‌شود و شهادت شاهد قابل مناقشه نخواهد بود؛ چون فردی از میان خود امت است که با آنان در دنیا محشور است؛ در حالی که پیامبر ﷺ، اگر چه از حیات ملکوتی و حیات برتر برخوردار است؛ از نظر حیات دنیوی میّت محسوب می‌شود و شهادت او، خصم را در دادگاه الهی به طور کامل ساکت نمی‌کند؛ وگرنه شهادت خداوند و سایر شهدا کفایت می‌کرد؛ ولی به جهت اسکات خصم و این که شاهد امت، چون متکفل دین و دنیای مردم و اعمال امت خود بوده است؛ در قیامت نیز متکفل امر شهادت و قضاوت امت خود است.

در ادامه اشکالاتی که در مورد تحلیل قبل مطرح شده است، بیان می‌گردد:

۱. با توجه به آیه ﴿وَكذلكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ (بقره: ۱۴۳)؛ لزوم حیات دنیوی شاهدان، ضرورت ندارد؛ چون رسول از حیات دنیوی، برخوردار نیست، ولی شاهد بر شاهدان است؛ پس حیات دنیوی شهید، ضرورت ندارد. در پاسخ گفته می‌شود، اگر چه از نگاه قرآن، حیات دنیوی شاهدان امت‌ها، برای تحمّل و ادای شهادت، ضرورت دارد؛ شاهد بودن رسول بر شاهدان امت، مستلزم برخورداری رسول از حیات دنیوی نیست و همان حیات ملکوتی، کفایت می‌کند؛ چون میان شهادت شاهدان امت‌ها با شهادت رسول بر آنان، تفاوت است و این دو از دو مقوله جداگانه است؛ زیرا هدف اصلی از شهادت شاهدان، صدور حکم کیفری بر ضد مجرمان امت، در دادگاه عدل الهی، بر اساس گواهی قیّم و رهبر امت یعنی شاهدان امت است. لذا چنان‌که گذشت، حیات دنیوی آنان برای تحمّل و ادای شهادت و اسکات خصم، ضرورت دارد؛ ولی شهادت رسول بر شاهدان امت، برای تعدیل، تأیید و حقایقیت آنان است؛ چون قیّم و رهبر اصلی امت، رسول است و این شاهدان در واقع، جانشینان او در میان امت هستند. لذا او بر حقایقیت و نصب الهی آنان و بر صدق دعوی آنان از سوی خدا، برای چنین منصبی، شاهد و گواه است و در قیامت در جمع مسلمانان و انسان‌ها، بر این مطلب، شهادت خواهد داد. لذا قرار نیست که رسول خاتم ﷺ، بر اعمال شاهدان ناظر باشد و در دادگاه الهی، برای صدور حکم کیفری یا تبرئه ایشان، گواهی دهد، تا در



نتیجه حیات دنیوی او نیز ضرورت داشته باشد.

اگر شهادت آن‌ها از یک سنخ بود، آن‌گاه خود رسول می‌توانست شاهد اعمال امت پس از رحلتش باشد. لذا شهادت رسول بر امت کفایت می‌کرد و دیگر در امت خاتم، تعدّد شاهد، ضرورت نداشت، و به وساطت این شاهدان میان رسول و امت نیازی نبود؛ در صورتی که در امت خاتم، با تعدّد شاهدان، مواجه هستیم. لذا سنخ شهادت رسول بر شاهدان، از سنخ شهادت خدای سبحان و امیرالمؤمنین علیه السلام بر تأیید و حقایق رسالت رسول خاتم صلی الله علیه و آله است؛ یعنی شهادت بر صدق دعوی است، نه شهادت بر اعمال و رفتار: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ (رعد: ۴۳).

۲. در برخی زمان‌ها، انبیا و رسولان، حضور نداشته‌اند، تا شاهد اعمال امت باشند؛ مانند دوران «فترت» که قرآن مجید به آن تصریح کرده است. بنابراین، قضیه حضور شاهدان کلیت ندارد. در پاسخ گفته می‌شود، از لزوم حیات دنیوی شخص شاهد نتیجه می‌گیریم که مقام شهادت به انبیا اختصاص ندارد؛ چرا که در برخی زمان‌ها مانند زمان فترت، انبیا حضور ندارند، تا شاهد اعمال امت باشند. از طرفی، قرآن مجید، تصریح کرده که در میان همه امت‌ها و همه انسان‌ها، شخصی بر اعمال آن‌ها شاهد است. پس، اگر سمت شهادت را به انبیا منحصر بدانیم، در بسیاری از زمان‌ها، انسان‌ها، بدون شاهد اعمال خواهند بود.

این فرض با نصّ قرآن مخالف است. بنابراین، مقام شهادت، اعمّ از مقام نبوت است و اوصیای آنان را نیز شامل می‌شود. فخر رازی در این زمینه می‌گوید:

مقصود از این آیه، آن است که ما یک نفر را از هر امتی، امتیاز دادیم تا بر آنان شهادت دهد. برخی گفته‌اند: که مقصود انبیا است ... برخی دیگر می‌گویند: بلکه آنان شاهدانی هستند که در هر زمان، بر مردم شهادت می‌دهند و از جمله آن‌ها انبیا هستند. این نظریه به واقع نزدیک‌تر است؛ زیرا خداوند، به هر امت و هر جماعتی، این حکم را تعمیم داده که از آن‌ها کسانی را به عنوان شاهد قرار دهد. لذا این حکم زمان‌هایی را شامل می‌شود که نبی، وجود نداشته باشد (عصر فترت)؛ همانند زمان‌های بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله (فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۲۵، ص ۱۳).

از آیات دیگر نیز این مطلب، دانسته می‌شود که شهید، اعمّ از نبی است و شامل اشخاص



ویژه‌ای می‌شود که در کنار انبیا، در دادگاه الهی، برای قضاوت، احضار می‌شوند. لذا مصداق آن، به انبیا و رسولان الهی منحصر نیست و میان سمت نبوت و سمت شهادت، تلازمی وجود ندارد: «وَوَضِعَ الْكِتَابَ وَجِيءً بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (زمر: ۶۹). ذکر شهدا در کنار انبیا، مقدمه قضاوت عادلانه الهی در امت‌ها است. همچنین شهید، اعم از نبی است؛ زیرا لازمه عطف، آن است که میان معطوف علیه و معطوف، تفاوت باشد. لذا نباید انبیا و شاهدان، همیشه از حیث مصداق، یکی باشند؛ اگر چه گاهی مصداق یکی است؛ چنان که برخی از انبیا، شاهد اعمال امت بوده‌اند؛ ولی این چنین نیست که همه شاهدان نبی بوده باشند، بلکه برخی از آنان جزو اوصیای انبیا بوده‌اند.

در آیه دیگری نیز شهدا، در کنار انبیا، صدیقین و صالحین، ذکر شده‌اند. لذا دلالت دارد مصداق آن اعم از انبیا است: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (نساء: ۶۹). این آیه همچنین بر این نکته دلالت دارد که شهدا، افرادی، فراتر از مؤمنان هستند، بلکه آنان اهل نعمت و رحمت خاص الهی یعنی مقام ولایت هستند و سالکان صراط مستقیم و همان طور که صراط مستقیم، «مهیمن» و از سایر راه‌های الهی برتر است؛ سالکان آن نیز مانند شهدا، مهیمن و مافوق، مؤمنانی هستند که در سایر راه‌ها سلوک می‌کنند (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱، ص ۳۴). آنان رفیق سلوکی مؤمنان هستند و به واسطه قدرت ولایت خود، آنان را در سلوک، یاری می‌دهند و هدایت می‌کنند و مؤمنان با وجود همراهی با آنان، از سنخ آنان نیستند و در زمره شهدا، محسوب نمی‌شوند.

۳. برحسب مدعای این پژوهش، مقام شهادت ویژه اوصیای انبیا است و مومنان دیگر به این مقام راهی ندارند؛ حال آن که قرآن مجید از زبان مومنان این چنین نقل می‌کند: «رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» (آل عمران: ۵۳). بنابراین، مومنان نیز می‌توانند شاهد باشند و براین اساس پایه‌های استدلال منقوض است.

در پاسخ گفته می‌شود، برخی از یاران پیامبران، مانند حواریون، این دعا را به درگاه خداوند عرضه داشتند: «رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» (همان)؛ ولی درخواست آنان شاهد بودن نبوده است، بلکه آنان خواهان این بودند که به واسطه ایمان و

تبعیت از حضرت عیسیٰ علیه السلام، با شاهدان که سالکان صراط مستقیم هستند، مصاحب شوند؛ نه این که آنان در زمره شاهدان اعمال و در رتبه آنان، نوشته شوند. در آیه سخن از همراهی و معیت با شاهدان است، نه شاهد شدن. همین بیان دلالت دارد که مقام و رتبه شاهدان، از رتبه حواریون برتر است؛ وگرنه باید می گفتند: «فَاكْتَبْنَا مِنَ الشَّاهِدِينَ» (فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۸، ص ۲۳۵).

۴. در برخی آیات قرآن «شاهد» به معنای عالم و نخبه به کار رفته است. بر این اساس، معنایی که مبنای استدلال برای مطلوب این مقاله است، ناتمام است؛ چون شاهد می تواند به معنای گواه اعمال نباشد. برای نمونه: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ و اگر در آنچه ما بر بنده خود فرو فرستاده ایم شك دارید؛ پس يك سوره مانند آن را [در فصاحت و زیبایی لفظ و بلاغت و ژرفایی محتوا، و یا از مردی همانند او اُمّی و درس ناخوانده] بیاورید و [در این کار] آنچه غیر از خدا یاور و گواه دارید، فرا خوانید، اگر راستگویید» (بقره: ۲۳).

در پاسخ گفته می شود، هر واژه ای با توجه به اجزای دیگر جمله و شواهد و قرائن معنا می شود؛ چنان که در آیات متعددی شاهد به معنای شاهد در دعاوی و حدود و یا صرف شاهد بودن بر چیزی است؛ مانند «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ» (آل عمران: ۹۹) و «وَاسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ» (بقره: ۲۸۲). در این موارد اتخاذ شاهد از جانب خداوند به عنوان یک سمت مطرح نیست.

فخر رازی درباره آیه مطرح شده: «وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ...» می نویسد:

المراد من الشهداء وجهان: الأول: المراد من ادعوا فيه الإلهيه وهي الأوثان، ... الثاني: المراد من الشهداء أكابرهم أو من يوافقهم في إنكار أمر محمد عليه السلام، والمعنى وادعوا أكابرکم و رؤساءکم ليعينوکم على المعارضة و ليحكموا لکم و عليكم فيما یکن و يتعذر. ... و ذلك لأن لفظ الشهداء لا يطلق ظاهراً إلا على من یصح أن یشاهد و یشهد فيتحمل بالمشاهدة و يؤدي الشهادة، ... لأنه كان في العرب أكابر یشهدون على المتنازعين في الفصاحة بأن أيهما أعلى درجة من الآخر؛ درباره مراد از شهداء در آیه دو وجه مطرح است: ۱. مراد خدایان موهوم آن ها (بتها) باشد... ۲. مقصود بزرگان و موافقان آن ها در انکار بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد، که در این صورت، معنا چنین می شود: بزرگان و روسای خود را



فرخوانید تا شما را بر رویارویی با قرآن کمک و درباره نتیجه حکم کنند و شهادت دهند. ... چون در بین عرب کسانی بودند که در رقابت ادبی و فصاحت داوری می‌کردند که کدام یک فصیح‌تر سخن می‌گوید (فخررازی، ۱۴۲۰: ج ۲، ص ۳۵۱).

بنابراین، اگر مقرر گردید که شهادت سمت و مقامی اعطایی از جانب خداوند به برگزیدگان است؛ بدان معنا نیست که هر جا در قرآن کلمه شاهد یا شهید و شهادت به‌کار رفته؛ به همین معنا است، بلکه معنا در هر موقعیت با توجه به مجموعه قرائن و شواهد باید مشخص شود.

لزوم عصمت شاهدان

کسی شایستگی مقام والای شهادت را دارد که به مقام عصمت، راه یافته باشد؛ زیرا در این صورت است که شاهدان، با دادگاه با عظمت الاهی، تناسب خواهند داشت؛ چنان‌که در دادگاه دنیوی، ضرورت دارد شخص شاهد، عدالت داشته باشد و شهادتِ شخص فاسق که در مورد بی ارزش‌ترین مسائل دنیوی، پذیرفته نمی‌شود؛ چگونه ممکن است در مورد مهم‌ترین مسائل اخروی و ابدی، در حضور جمیع امت‌های گذشته، پذیرفته شود؟! امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه: ﴿لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِدًا﴾؛ فرمودند:

چنانچه خیال کنی که منظور خدای تعالی از این آیه، همه موحدین اهل قبله است، سخت اشتباه کرده‌ای. آیا فردی که شهادتش در دنیا، بر سر يك من خرما، پذیرفته نبود، آن وقت خداوند، روز قیامت، در مقابل جمیع امت‌های پیشین، از او درخواست شهادت کند و شهادت او را بپذیرد؟ حاشا، این حرف معقول نیست و خدای تعالی چنین چیزی را از خلق خودش نخواسته است، بلکه منظور خدای تعالی از امت، افرادی هستند که دعای ابراهیم را برای ایشان مقرر داشته و مصداق: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾، هستند و آنان [اهل بیت علیهم السلام] امت وسط و بهترین امتند که خدا برای مردم، آفریده است (عیاشی، ۱۳۸۰: ج ۱، ص ۶۳).

چون کارکرد اصلی برانگیختن شخص شاهد از میان امت‌ها، گواهی بر معصیت و ظلم امت‌ها است؛ شاهد باید از ظلم و معصیت معصوم باشد؛ چون اگر او معصوم نباشد، لازم است شهادتی نیز برای شهادت بر اعمال او، قرار داده شود و اگر او هم معصوم نباشد، شاهد دیگری لازم است. در نتیجه در صورت عدم عصمت شهدا، امر به تسلسل می‌انجامد و بطلان تسلسل نیز، بدیهی



است (فخررازی، ۱۴۲۰: ج ۲۰، ص ۲۵۷).

لزوم مشاهده ملکوت اعمال توسط شاهد

ویژگی دیگر شاهدان و گواهان، این است که علاوه بر مشاهده دنیوی اعمال امت با حواس سمعی و بصری؛ باید دارای علم غیب و اهل مشاهده ملکوت اعمال باشند، تا بتوانند نسبت به اعمال امت، در قیامت شهادت بدهند؛ زیرا اعمال انسان دو بُعد دارد: بُعد ظاهری که به وسیله اعضا و حواس ظاهری، انجام می‌شود و بُعد باطنی، که به وسیله اعضا و حواس باطنی، صورت می‌گیرد و این بُعد، در محاسبه اعمال نقش مهم‌تری دارد؛ مانند حالات قلب انسان، از قبیل کفر و ایمان، حب و بغض، خوف و رجا، خشیت و خشوع، اخلاص و خودنمایی. محاسبه و ارزش‌گذاری هیچ یک از اعمال و عبادات ظاهری، بدون محاسبه و در نظر گرفتن اعمال باطنی قلب، ممکن نیست. بنابراین، شاهدان اعمال، بدون مشاهده ملکوت اعمال نمی‌توانند در مورد صلاح و یا فساد اعمال، نظر بدهند.

قرآن در مورد امامان، تصریح می‌کند که آنان از چنین توانایی، یعنی مشاهده ملکوت عالم و ملکوت اعمال، برخوردارند؛ زیرا آنان اهل یقین هستند: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ (سجده: ۲۴) و مقام یقین، بدون مشاهده ملکوت عالم، ممکن نیست: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (انعام: ۷۵) و یا می‌فرماید: مقربان الهی، نامه اعمال ابرار را در ملکوت اعلا، مشاهده می‌کنند: ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾ (مطففین: ۱۸-۲۳). از این آیات، فهمیده می‌شود که شاهدان اعمال، همان امامان و مقربانی هستند که اهل یقین هستند؛ زیرا ملکوت عالم و نامه اعمال افراد را مشاهده می‌کنند.

تعدد شاهدان در امت خاتم

در آیات شهادت، به این نکته تصریح شده است که شاهدان اعمال، در امت خاتم، متعدد هستند و علاوه بر شخص پیامبر ﷺ، مؤمنانی هستند که اعمال امت را مشاهده می‌کنند: ﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ (توبه: ۱۰۵). آیه اطلاق دارد؛ یعنی همه اعمال



امت، چه آشکار و چه پنهان را در بر می‌گیرد و روشن است که همه مؤمنان، از چنین توانایی برخوردار نیستند که اعمال تک تک افراد امت را در جلوت و خلوت، مشاهده کنند؛ چنان‌که ذکر آنان، در کنار خدا و رسول، بر مقام و منزلت آنان و نیز برتری و امتیاز آنان، بر سایر مسلمانان دلالت دارد.

بنابراین، آنان، افراد خاصی از امت هستند که جانشین خدا در زمین و نیز جانشین رسول خدا هستند؛ چنان‌که در روایات متعدّد، به این مطلب اشاره شده است؛ از جمله عبدالله بن ابان زیات می‌گوید:

به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: برای من و خانواده‌ام، به درگاه خدا دعا فرما! فرمود: «مگر من دعا نمی‌کنم؟! به خدا که اعمال شما در هر صبح و شام بر من عرضه می‌شود». عبد الله می‌گوید: من این مطلب را بزرگ شمردم. حضرت به من فرمود: «مگر تو کتاب خدای عزوجل را نمی‌خوانی که می‌فرماید: ﴿قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾» (صفار، ۱۴۰۴: ج ۱، ص ۴۲۹).

هم چنین یعقوب بن شعیب گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد این سخن خدای تعالی: ﴿قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾؛ پرسیدم. حضرت فرمود: «آنان ائمه علیهم السلام هستند» (حویزی، ۱۴۱۵: ج ۲، ص ۲۶۳).

در جای دیگر، خدای سبحان، از انتخاب و گزینش گواهان اعمال، از میان مؤمنان، خبر می‌دهد: ﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدْوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ (آل عمران: ۱۴۲).

منظور از شهدا، گواهان اعمال است، نه شهیدان به معنای کشتگان در معرکه جنگ. چون شهید، به این معنا، در هیچ جای قرآن نیامده است. علاوه بر آن، واژه «یتخذ» شاهد بر این است که منظور از شهدا، «گواهان» هستند؛ زیرا با معنای کشتگان در میدان جنگ نمی‌سازد.

در مضمون آیاتی چون: ﴿اتخذ الله إبراهيم خلیلاً﴾ (نساء: ۱۲۵)، و یا ﴿كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ (نساء: ۱۶۴)، و یا ﴿وَيَوْمَ نُبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ﴾ (نحل: ۸۹)؛ خلیل، کلیم و گواه اعمال، گرفتنی هستند؛ اما کشته شدن در میدان جنگ گرفتنی نیست (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۴، ص ۲۹). چون «اتخاذ» در لغت، به معنای اعتماد بر



چیزی است، برای آماده و حاضر کردن آن برای انجام دادن کاری (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۳، ص ۱۷۶). لذا اتخاذ شاهد از میان مسلمانان، مقدمه‌ای برای یک مسئولیت و منصب خاص در دنیا است. به عبارت دیگر، اتخاذ شاهدان از سوی خداوند، گزینشی برای یک مأموریت مهم در دنیا است و این مضمون با کشته شدن در راه خدا که به عالم دیگر منتقل شده‌اند؛ تناسبی ندارد. هم چنین در سوره بقره، به تعدد گواهان در امت خاتم اشاره شده است: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ (بقره: ۱۴۳). ظاهر آیه این است که میان رسول خدا ﷺ و مردمی که وی بر ایشان مبعوث بوده است؛ یعنی همه بشر از اهل زمانش تا روز قیامت؛ شهادایی هستند که بر اعمال آنان گواهی می‌دهند و رسول خدا ﷺ بر آن شهدا شاهد است. البته مسلم است میان شهادت شاهدان بر امت، با شهادت رسول بر شاهدان، تفاوتی آشکار وجود دارد و این دو از یک سنخ نیستند. شهادت رسول بر شاهدان، شهادت تعدیل و شهادت به صدق آنان است؛ یعنی گواهی بر عدالت و حقانیت شاهدان؛ بدین معنا که در امت خود شهادت می‌دهد آنان جانشینان خدا و رسول هستند و آنان و شهادتشان حق است و از هر زاویه، مورد تأیید خدا و رسول و در امر شهادت صادق هستند؛ ولی شهادت شاهدان بر امت، اعم از شهادت تعدیل و تفسیق و اعم از شهادت بر ضد و به نفع امت است بلکه اغلب شهادت بر فسق و ظلم امت است، تا شهادت بر عدل و طاعت.

این شاهدان در صحنه قیامت، اجازه سخن دارند و علیه ظالمان، شهادت می‌دهند و آنان را لعنت می‌کنند: ﴿أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ (هود: ۱۸). آنان همان اهل اعراف هستند؛ چرا که دقیقاً همان گفت‌وگوی شاهدان با ظالمان، در آیات اهل اعراف بیان شده است، و اهل اعراف، همه بهشتیان و دوزخیان را به طور کامل می‌شناسند که یکی از ویژگی‌های شاهدان اعمال، همین شناخت افراد امت است و از چنان مقامی، در نزد خدای سبحان برخوردارند که به مؤمنان ورود به بهشت را اجازه می‌دهند.^۱

۱. ﴿وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ* وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَىٰ

در روایات متعدد، تصریح شده که اهل اعراف، اهل بیت علیهم السلام هستند؛ از جمله علی بن ابیطالب علیه السلام فرمودند:

نَحْنُ الْأَعْرَافُ نُوقِفُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَمَنْ أَحَبَّنَا عَرَفْنَا بِسِيمَاهُ وَ أَدْخَلْنَاهُ الْجَنَّةَ [وَ مَنْ أَبْغَضَنَا وَ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا عَرَفْنَا بِسِيمَاهُ فَأَدْخَلْنَاهُ النَّارَ؛ ما همان اعرافی هستیم که در روز قیامت بین بهشت و جهنم می ایستیم و هرکس را که دوست دار ماست [به واسطه ی سیمایش] می شناسیم و او را وارد بهشت می کنیم و کسی که ما را مبعوض داشته و دیگری را بر ما برتری داده باشد، به واسطه چهره اش می شناسیم و او را وارد جهنم می کنیم (فرات، ۱۴۱۰: ص ۱۴۴ و حسکانی، ۱۴۱۱: ج ۱، ص ۲۶۳).

همچنین ابی حمزه از امام باقر علیه السلام و إسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که در مورد این سخن خدای عز و جل: ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾ فرمودند: «هُمُ الْأُمَّةُ» (صفار، ۱۴۰۴: ج ۱، ص ۴۹۶).

شاهدان امت اسلام از ذریه ابراهیم علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم

ویژگی دیگری که از آیات شهادت، دانسته می شود، این است که گواهان اعمال در امت خاتم، از نسل حضرت ابراهیم علیه السلام هستند: ﴿وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ (حج: ۷۸). از این آیه استفاده می شود که شاهدان امت اسلام، افرادی برگزیده، معصوم و در رتبه انبیای الهی هستند؛ زیرا در قرآن کریم، هر جا کلمه «اجتباء» آمده است، به گزینش پیامبران، امامان، صالحان و شهدا از میان مردم مربوط است و آنان اهل نعمت ویژه الهی و هدایت یافتگان به صراط مستقیم معرفی شده اند و در هیچ یک از آیات قرآن، در مورد افراد عادی یا مؤمنان، این لفظ به کار نرفته است. «اجتباء» در



.....
 الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ... وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ﴾ (اعراف: ۴۴-۴۹)

لغت، به معنای جمع کردن با انتخاب و برگزیدن است، «اجتباء الله العبد»، یعنی خداوند او را به فیض ویژه‌ای، مخصوص گردانیده و این ویژگی، برای انبیا و بعضی از مقربان ایشان، از صدیقان و شهدا است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ص ۱۸۶)؛ چنان‌که علامه طباطبایی می‌نویسد: «حقیقت معنای اجتبا این است که خدا، بنده خود را مُخْلِص کند و او را مخصوص خود کند؛ به طوری که غیر خدا در او، بهره‌ای نداشته باشد و این صفت، صفت همه مسلمانان آن روز و تمامی افراد امت نیست (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۴، ص ۴۱۳).

از جمله خدای سبحان، حضرت ابراهیم علیه السلام را اجتبا و به سوی صراط مستقیم، هدایت کرده است: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ ... شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (نحل: ۱۲۰). حضرت یوسف علیه السلام نیز اجتبا و در نتیجه تعلیم تأویل احادیث و اتمام نعمت الاهی در حَقِّش، صورت گرفته است: «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِّئُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (یوسف: ۶). در مورد حضرت یونس علیه السلام نیز رسیدن او به مقام صالحان، فرع اجتبا یا او بیان شده است: «فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ» (قلم: ۵۰). در جای دیگر، علم به عالم غیب، فرع اجتبا بیان شده است: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظِلَّكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ» (آل عمران: ۱۷۹). در آیات دیگر، لفظ اجتبا در مورد انتخاب ده تن از انبیای الاهی به کار رفته است: «وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (انعام: ۸۷) و در آیه دیگر، این لفظ در مورد انبیای الاهی از نسل نوح علیه السلام و ابراهیم علیه السلام به کار رفته است: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا» (مریم: ۵۸). از این آیات اثبات شد که اولاً، اجتبا، به حجت‌ها و خلفای الاهی در زمین مربوط می‌شود، مانند انبیا، اوصیا و امامان. ثانیاً، این اجتبا از نسل و ذریه خاصی، صورت می‌گیرد و این وراثت معنوی، با وراثت نسبی، عجین شده است. پس اجتبا از دودمانی خاص، یعنی از نسل انبیای الاهی تمام برگزیدگان پس از حضرت ابراهیم علیه السلام، از نسل ایشان هستند.

ویژگی دوم این افراد برگزیده، آن است که انجام دادن دستورهای دین و اطاعت از خداوند، برای آنان تسهیل شده است تا آنان به راحتی به تکالیف الاهی عمل کنند؛ بدون هیچ‌گونه



سختی و تخطی: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج: ۷۸)؛ چون مقتضی بندگی خدا برای آنان فراهم و مانع هم برای آنان، مرتفع شده است؛ زیرا آنان سالکان صراط مستقیم هستند که به واسطه برخورداری از عصمت و علم لدنی، ملکوت اعمال را می‌بینند. لذا همانند یوسف علیه السلام از معصیت، مبرا هستند.

ویژگی سوم آن‌ها این است که آنان بر آیین پدرشان، حضرت ابراهیم علیه السلام هستند و او آنان را پیش از این مسلمان نامید: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ». با توجه به قرائن و شواهد داخلی و خارجی آیه، دانسته می‌شود که این گواهان امت خاتم، از نسل و ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام هستند؛ چون قدر متیقن کاربرد «أب»، پدر نسبی است، مگر این‌که قرینه‌ای وجود داشته باشد که بر پدر معنوی و غیره، دلالت کند. در این جا چند قرینه وجود دارند که مراد، پدر نسبی است:

قرینه اول: لفظ اجتبا است که با توجه به کاربرد آن در قرآن، مخصوص برگزیدگان الهی، یعنی انبیا، امامان و اوصیا است و از طرفی، همه حجج الهی، پس از ابراهیم علیه السلام، از ذریه ایشان هستند.

قرینه دوم: ابراهیم علیه السلام آنان را «مسلمان» نامید و آن، زمانی بود که کعبه را بازسازی می‌کرد: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا» (بقره: ۱۲۸). براساس این آیه، ایشان از خداوند سبحان، درخواست می‌کند که خودش و اسماعیل و برخی از فرزندان‌شان را «مُسْلِم» قرار دهد و آنان را به مقام شهادت، نائل کند تا آنان بتوانند حقیقت و ملکوت اعمال خود را مشاهده کنند. پس «مِن» در این جا به معنای «تبعیض» است؛ یعنی برخی از ذریه ایشان، به این مقام نائل می‌شوند.

روشن است که این اسلام و تسلیمی که مورد نظر ایشان است، غیر از اسلام متداول است، چون اسلام و تسلیم در برابر پروردگار، دارای مراتبی است. لذا خدای تعالی، ابراهیم علیه السلام را با این‌که دارای اسلام بود، باز به اسلام امر می‌کند: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (بقره: ۱۳۱). پس مراد به اسلامی که در این جا مورد نظر است، غیر اسلامی است که خود آن جناب داشت. ابراهیم علیه السلام یکی از پنج پیغمبر اولوالعزم، و اسماعیل علیه السلام نیز نبی بود؛ چگونه هنگام بنای کعبه، از خدا ابتدایی‌ترین مراتب عبودیت را می‌خواهند؟! با این‌که آن دو بزرگوار، به حدی



مقرّب بودند، که اسلام متعارف با مقام آنان قابل قیاس نیست. پس این اسلام، اسلامی است که عبارت است از: تسلیم و عبودیت کامل، یعنی عبد، با تمام وجود، تسلیم پروردگارش باشد و خواسته و اراده‌اش، در اراده الاهی فانی گردد؛ بدین معنا که فقط چیزی را اراده کند که خداوند، اراده کرده باشد و چون مقدمات این اسلام، بسیار دشوار است، باید، آن را از خدای سبحان درخواست کرد تا آن را به آدمی افاضه فرماید، و آدمی را به آن، متّصف گرداند (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱، ص ۲۸۳).

در پایان می‌فرماید: دارا شدن این ویژگی‌ها، یعنی اجتناب، تسهیل انجام دادن دستورهای الاهی، هدایت و تسلیم؛ همه این مقدمات برای آن بود که رسول، بر شما شاهد شود، و شما، بر مردم شاهد شوید؛ یعنی واسطه میان رسول و مردم باشید. از يك طرف به مردم متّصل باشید، و از طرفی دیگر به رسول: ﴿وَفِي هَذَا لَيَكُونُ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ (بقره: ۱۴۳). در این جاست که دعای ابراهیم برای شما و در رسول مصداق می‌یابد؛ چون آن جناب عرضه داشت: ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ، يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ، وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ، وَيُزَكِّيهِمْ﴾ (بقره: ۱۲۹). ابراهیم و اسماعیل عليهما السلام از خدا درخواست کردند که در میان ذرّیه اهل تسلیم ما، رسولی برگزیند تا او بر آنان، آیات الاهی را تلاوت کند و او به آنان کتاب و حکمت، تعلیم دهد و آنان را تزکیه کند. در نتیجه، شما امت مسلمه‌ای می‌شوید که رسول، علم کتاب و حکمت را در قلوبتان به ودیعه می‌سپارد، و او شما را «تزکیه» می‌کند، و تزکیه، به معنای تطهیر از پلیدی‌های قلبی، و خالص کردن دل برای بندگی است، و معنای اسلام هم به بیانی که گذشت، همین است. پس شما امت مسلمه‌ای می‌شوید خالص در عبودیت برای خدا، و رسول در این مقام، پیشقدم، شاهد و مربّی شما است و شما پیشقدم، شاهد، و مربّی مردم هستید (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱، ص ۳۲۲).

شاهدان این امت، علاوه بر این‌که از ذرّیه ابراهیم عليه السلام هستند؛ ضرورت دارد از ذرّیه و عترت حضرت محمد صلى الله عليه وآله وسلم باشند. دلیل این مطلب، علاوه بر مطالبی که گذشت، آن است که آیات متعدّدی در قرآن (که به برخی از آن‌ها اشاره شد) دلالت دارند که اجتناب و گزینش حجت‌های الاهی از ذرّیه و نسل انبیا هستند. پس ذرّیه پس از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم نیز باید از نسل ایشان باشند. خدای سبحان در این زمینه می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَىٰ



الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (آل عمران: ۳۳ و ۳۴). مراد از آل ابراهیم علیهم السلام در این جا، آل محمد صلی الله علیه و آله است. اگر چه آل ابراهیم، اعم از فرزندان اسماعیل و آل محمد صلی الله علیه و آله است و انبیایی از قبیل اسحاق و یعقوب و انبیای بنی اسرائیل را شامل می‌شود؛ ولی در آیه شریفه، تنها نام آل عمران و آل ابراهیم ذکر شده که معلوم می‌شود به آن وسعت استعمال نشده است؛ چون عمران که در این آیه، نامش برده شده، یا پدر مریم است و یا پدر موسی علیه السلام و به هر تقدیر، یکی از ذریه ابراهیم است. پس آل عمران هم زیر مجموعه آل ابراهیم است، و این دلیل بر این نکته است که منظور از آل ابراهیم، بعضی از ایشان هستند، نه همه آنان. پس مراد از آل ابراهیم، دودمان اسحاق و یعقوب نیست، بلکه مراد از آل ابراهیم، معصومان از دودمان اسماعیل، یعنی پیامبر اسلام و دودمان از ایشانند؛ چنان‌که در آیه دیگر این معنا مشهود است: **﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾** (نساء: ۵۴). کلمه «ناس» در آیه نیز، شخص رسول الله صلی الله علیه و آله است. اگر به سیاق توجه کنیم، روشن می‌شود که آیه در مقام انکار بنی اسرائیل و اعتراض بر آنان است و به همین دلیل روشن می‌شود که مراد از آل ابراهیم، بنی اسرائیل، یعنی دودمان اسحاق و یعقوب نیستند؛ چون بنی اسرائیل هم دودمان یعقوبند. در نتیجه از آل ابراهیم، تنها معصومان از دودمان اسماعیل، باقی می‌مانند که منظور از آن، پیامبر اسلام و دودمان ایشان است و چون آیه شریفه، در مقام حصر نیست، با اصطفاى خود ابراهیم علیه السلام و سایر انبیا که از ذریه ایشان هستند، منافاتی ندارد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۳، ص ۱۶۶).

از روایات معصومان علیهم السلام نیز که در ذیل آیات شهادت، وارد شده است، به خوبی روشن می‌شود که مقصود از شاهدان امت خاتم، امامان معصوم علیهم السلام هستند که اولین آن‌ها، در این امت، امام علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرین آن‌ها، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه است. شیخ کلینی نیز در کتاب شریف کافی، بابی را با این عنوان، گشوده است: «بَابٌ فِي أَنَّ الْأُمَّتَةَ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ» (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۱۹۰). در این باب روایات متعددی، در این زمینه ذکر کرده است؛ از جمله:

۱. سماعه می‌گوید:

از امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای عز و جل: **﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ**

جُنَّانِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» (نساء: ۴۵)؛ پرسیدم. حضرت فرمود: «این آیه به طور خاص، در مورد امت محمد ﷺ نازل شده است، در هر زمانی از میان آنان، امامی از ما خواهد بود که بر آنان شاهد است و محمد ﷺ بر ما شاهد و گواه است» (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۱۹۰).

از این روایت برمی آید که آیه مذکور، تنها در مورد امت رسول خاتم و شاهدان این امت است. بنابراین، منظور از آوردن شهید از هر امتی، در این آیه همان دوازده امام و شاهدان امت خاتم هستند که رسول خدا ﷺ، بر آنان شاهد و ناظر است. مراد از «مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ»، امت و مردمان معاصر هر یک از امامان و شاهدان امت خاتم است. چنان که گذشت امت رسول خاتم، به دوازده امت در طول زمان، تقسیم می شود.

۲. برید عجلی گوید:

از امام باقر علیه السلام درباره فرموده خدای تبارک و تعالی: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره: ۱۴۳)؛ پرسیدم. حضرت فرمود: ما امت وسط و ما گواهان خدای تبارک و تعالی بر خلقش و حجج او در زمین هستیم. گفتم: این سخن خدای تعالی: «وَاجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ» ... فرمود: فقط ما قصد شده ایم و ما برگزیدگان هستیم ... «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ»، ما به طور خاص قصد شده ایم، وَ «سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ»، خداوند ما را مسلمین خواند پیش از این در کتاب های آسمانی گذشته، «وَ فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»، پس رسول خدا ﷺ شاهد بر ما است به سبب ابلاغش به ما از سوی خدای تبارک و تعالی و ما گواهان بر مردم هستیم (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۱۹۱).

این روایت نیز مؤید سخنان گذشته است که مراد از شهدا، اهل بیت پیامبر ﷺ و ائمه اثنا عشر علیهم السلام می باشند که مورد اجتناب و گزینش الاهی قرار گرفته اند و از ذریه ابراهیم علیه السلام هستند و آن حضرت آنان را مسلمین خواند و برای آنان از خدای سبحان، مقام شهادت بر اعمال را درخواست کرد.

۳. همچنین رجال کشی از «رمیله» که یکی از اصحاب خاص امیر المؤمنین علیه السلام بود، نقل کرده است که حضرت فرمود:

ای رمیله! هیچ مرد و زن مؤمنی نیست مگر آن که به واسطه بیماری اش ما بیمار



می شویم، غمگین نمی شود، مگر آن که ما نیز اندوهناک شویم، دعا نمی کند، جز آن که بر اجابت دعایش، آمین می گوئیم و سکوت نمی کند، مگر این که برایش دعا می کنیم. پس گفتم: ای امیر مؤمنان! این ها، برای مؤمنان این شهر است که با تو مصاحبت دارند؛ آنان که در اطراف زمین زندگی می کنند، چگونه خواهد بود؟ ایشان فرمود: «يَا زُمَيْلَةُ لَيْسَ يَغِيْبُ عَنَّا مُؤْمِنٌ وَلَا مُؤْمِنَةٌ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا إِلَّا وَهُوَ مَعَنَا وَنَحْنُ مَعَهُ كَذًا؛ ای رميله! هیچ مرد و زن مؤمنی در مشارق و مغارب زمین از ما غایب نیست، جز آن که او با ما مصاحب است و ما با او مصاحبیم» (کشی، ۱۴۰۹: ص ۱۰۲).

این روایت بر این نکته دلالت دارد که مشاهده شاهدان امت، کل کره زمین است و شاهد امت با تک تک افراد امت، معیت دارد. البته در این حدیث، چون عنایات ائمه به مؤمنان، مورد توجه بوده، سخن از مؤمنان آمده است؛ وگرنه این مشاهده و معیت در مورد غیر مؤمنان نیز مصداق دارد.

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف شاهد امت در عصر غیبت

از مطالب گذشته روشن شد که مقام شهادت، چون به خلفای الهی و معصومان عليهم السلام مختص است؛ باید شاهدان از ذریه حضرت ابراهیم عليه السلام و همچنین شاهدان امت خاتم، باید از نسل و عترت حضرت محمد صلى الله عليه وآله وسلم باشند. بنابراین، در زمان ما نیز باید شاهدی در میان امت از اهل بیت پیامبر عليهم السلام حضور داشته باشد و چون در میان افراد آشکار و شناخته شده امت، کسی با این ویژگی، شناخته شده نیست؛ پس باید شاهد این امت، غائب باشد و در میان مذاهب اسلامی، مصداق چنین فردی، معرفی نشده است؛ جز از سوی مذهب امامیه که مذهب مذکور مصداق آن را حضرت «حجت بن الحسن العسكري عجل الله تعالی فرجه الشريف» می داند و چون حق از این امت، خارج نیست؛ پس مدعی امامیه، ثابت می شود؛ چنان که احادیث متواتر ثقلین و «اثناعشر خلیفه» نزد فریقین، بر این مطلب، صحه می گذارند که تعداد خلفای الهی و شاهدان در امت خاتم که از عترت پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم هستند، دوازده نفرند (ابن حنبل، ۱۴۱۶: ج ۱۷، ص ۱۷۰ و ج ۳۴، ص ۴۱۰) و بر اساس روایات فریقین، آخرین خلیفه، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف است که از ذریه پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم است:

۱. رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَقُومَ قَائِمٌ لِلْحَقِّ مِنَّا ... فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ خَلِيفَتِي» (ابن بابویه، ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۱۶۴ و خزاز رازی، ۱۴۰۱: ص ۱۰۶).



۲. نیز فرمودند: «... فَأَذَا رَأَيْتُمُوهُ فَبَايَعُوهُ وَ لَوْ حَبْوًا عَلَى التَّلْحِ، فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ الْمُهْدِيُّ» (ابن ماجه، ۱۴۱۸: ج ۵، ص ۵۴۱).

۳. از حضرت عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «الْمُهْدِيُّ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يُصَلِّحُهُ اللَّهُ فِي لَيْلَةٍ» (همان). پس با توجه به روایات عامه و خاصه، آخرین خلیفه در امت خاتم، حضرت مهدی عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فرج الله الشریف است. لذا آخرین شاهد امت نیز ایشان است؛ چون مقام شهادت، مخصوص خلفای الهی در زمین است.

نتیجه گیری

با توجه به آیات متعدّد قرآن، خداوند متعال، در هر زمان در میان امت‌ها، شخصی به عنوان شاهد بر اعمال مردم، قرار داده است که در روز قیامت، باید در دادگاه عدل الهی، در مورد عملکرد مردم شهادت بدهد. شخص شاهد، باید مورد شهادت را با حواس خود، مشاهده کرده باشد و با اخبار دیگران، شهادت، صدق نمی‌کند. چنین فردی، باید ویژگی‌های مختلفی داشته باشد؛ از جمله ۱. از حیات دنیوی، برخوردار باشد؛ ۲. معصوم باشد؛ ۳. ملکوت اعمال را مشاهده کند؛ ۴. از خلفای الهی در زمین باشد، (خواه نبی باشد یا غیر نبی)؛ ۵. شاهد باید از نسل و ذریّه انبیا الهی باشد، و شاهدان پس از حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام باید از ذریّه او و شاهدان پس از حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، باید از عترت ایشان باشند. با توجه به این که خلفای الهی و عترت ایشان در این امت، دوازده نفر هستند؛ پس شاهدان این امت، دوازده نفرند. بنابراین، امت رسول خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به دوازده دوره زمانی و دوازده امت کوچک‌تر، تقسیم می‌شوند، و در هر زمانی و امتی، یک نفر از عترت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، شاهد امت است؛ و لذا در زمان فعلی نیز باید یکی از عترت، به عنوان شاهد اعمال امت وجود داشته باشد و از آن جا که طبق دیدگاه فریقین، آخرین خلیفه در امت، حضرت مهدی عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فرج الله الشریف است؛ در زمان فعلی، ایشان شاهد امت هستند و چون آشکار نیستند؛ ایشان، در غیبت بر اعمال امت شاهد هستند.



منابع

قرآن کریم.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۷۸ق). **عیون أخبار الرضا علیہ السلام**، تهران، جهان.
۲. ابن حنبل، احمد بن محمد (۱۴۱۶ق). **مسند الإمام أحمد بن حنبل**، بیروت، مؤسسه الرسالة.
۳. ابن طاووس، علی بن موسی (۱۴۰۹ق). **اقبال الاعمال**، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۴. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴ق). **معجم مقاییس اللغة**، قم، مکتب الإعلام الإسلامی.
۵. ابن ماجه، محمد بن یزید (۱۴۱۸ق). **سنن الحافظ أبی عبدالله محمد بن یزید القزوینی ابن ماجه**، بیروت، دار الجیل.

۶. انصاری، حسن (۱۳۸۰). **دائرة المعارف بزرگ اسلامی**، ج ۱۰، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
۷. حسکانی، عبید الله بن عبد الله (۱۴۱۱ق). **شواهد التنزیل لقواعد التفضیل**، تهران، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۸. حویزی، عبدعلی بن جمعه (۱۴۱۵ق). **تفسیر نور الثقلین**، قم، اسماعیلیان.
۹. خزاززازی، علی بن محمد (۱۴۰۱ق). **کفاية الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر**، قم، بیدار.
۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). **مفردات ألفاظ القرآن**، بیروت، دار الشامیه.
۱۱. سلطان علیشاه، محمد بن حیدر (۱۴۰۸ق). **بیان السعادة فی مقامات العباده**، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

۱۲. سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴ق). **الدر المنثور فی التفسیر بالماثور**، قم، مکتبه حضرت آیت الله مرعشی نجفی رحمته الله.

۱۳. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق). **بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله**، قم، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی رحمته الله.

۱۴. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۹۰ق). **المیزان فی تفسیر القرآن**، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۱۵. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵). **مجمع البحرين**، تهران، مکتبه المرتضویه.
۱۶. عسکری، حسن بن عبدالله (۱۴۰۰ق). **الفروق فی اللغة**، بیروت، دارالآفاق الجدیده.
۱۷. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق). **تفسیر العیاشی**، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه.
۱۸. فخرزازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق). **التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)**، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۱۹. کشی، محمد بن عمر (۱۴۰۹ق). **رجال کشی**، اختیار معرفة الرجال، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد.
۲۰. کفعمی، ابراهیم بن علی (۱۴۱۸ق). **البلد الامین والدرع الحصین**، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.



۲۱. _____ (۱۴۰۵ق). **المصباح الكفعمی**، قم، دارالرضی.
۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). **الكافی**، إسلامیة، تهران.
۲۳. كوفی، فرات بن ابراهیم (۱۴۱۰ق). **تفسیر فرات الكوفی**، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد.
۲۴. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق). **بحار الانوار**، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۵. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد (۱۴۱۴ق). **تاج العروس**، بیروت، دارالفکر.
۲۶. مصطفوی، حسن (۱۴۳۰ق). **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، بیروت، دارالکتب العلمیه.

